

چپ و راست! ایران به شما نیاز دارد!

آدمی هر اندازه هم که دل خوشی از سازمان ها و گروه های سیاسی نداشته باشد، با این همه نمی تواند این واقعیت را انکار کند که شکل گیری دموکراسی و حفظ آن در یک کشور بدون وجود و فعالیت تشکل های سیاسی ممکن نیست. اصلاحات اجتماعی و اقتصادی که از دوران رضا شاه شروع شد از آنجا که با اصلاحات سیاسی همراه نبود پس از بیش از نیم قرن با آن چنان شکستی روبرو شد که از درون آن هیولای هفت سر جمهوری اسلامی سر برآورد. اگرچه این هیولا نتوانست تاثیر عمیق آن اصلاحات را از بین ببرد، لیکن ضربه ای سخت بر میهن ما وارد آورد. آنچه امروز ما تجربه می نامیم، نام واقعی اش شکست است! آدمی از شکست می آموزد و نام شکست را تجربه می گذارد. آیا زمان آن نرسیده که آموخته و تجربه را به کار بگیریم؟ یا آن که مانند سعدی باید در رویای عمر دوباره باشیم!؟

سران هیولا

نخستین سر هیولای حکومت دینی همان آیت الله خمینی است که پس از مرگ نیز همچنان بر هیکل ناقص جمهوری اسلامی سنگینی می کند. شش سر دیگر این هیولا عبارتند از: قانون اساسی ولایت مطلقه فقیه، شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، قوه قضاییه، قوه مجریه و قوه مقننه. این که رییس قوه مجریه و نمایندگان مجلس شورای اسلامی با «رای مردم» به اصطلاح «انتخاب» شده اند، تنها کسانی را می تواند فریب دهد که هم جمهوری اسلامی و ساختار آن را نشناسند و هم معنای دموکراسی و انتخابات آزاد را ندانند. افرادی که توسط این نوع «انتخابات» به ریاست و وزارت و وکالت رسیده اند، هر اندازه هم که انسان های «پاک» و «مطهر» باشند، باید بدانند که در رژیم مطلقه ولایت فقیه و در یک نظام خودکامه دینی به این مقام رسیده اند. اگر آنها دچار این توهم بوده اند که از این طریق می توانند در کار مردم گشایشی حاصل کنند، سخت در اشتباه بوده اند و اگر هم افکار دیگری در سر داشته اند، باید بگویم پس مردم سخت اشتباه کرده اند!

هنوز بوی خون را از پاریس و «نوفل لوشاتو» نمی شد استشمام کرد. اگرچه هیولایی که قرار بود به قدرت برسد دستش از سال های پیش از انقلاب به برکت ترورهای «فداییان اسلام» و «هیأت های موثله اسلامی» تا آرنج به خون آلوده بود. نخستین نسیمی که بوی خون را بر فراز ایران پخش کرد از بام مدرسه رفاه و درست در همان لحظاتی برخاست که «امام خمینی» و هواخواهانش بر اجساد تیرباران شده پایوران رژیم شاه نماز شکر می گزارد. آن نسیم به توفانی تبدیل شد که چپ و راست را در هم پیچید و در طول بیست و چهار سال سرکوب مداوم هیچ حزب و گروه سیاسی باقی نگذاشت بجز گروه های اسلامی که از دل انقلاب و نظام برخاستند.

نظام اسلامی تصمیم گرفت در سال 1367 با کشتار زندانیان سیاسی بر این نوع «برخورد» با مخالفان نقطه پایان بگذارد. ظاهراً دیگر کسی باقی نمانده بود! آنچه ماند کشته و تواب بود! ولی چه چیز سبب شد که وزارت اطلاعات (واواک) در دهه هفتاد خورشیدی به سنت دیرینه اسلاف خود در پیش از انقلاب بازگردد و با ربودن و ترور افراد و یا هجوم به خانه مخالفان، آنان را به طرزی فجیع به قتل برساند؟ مگر کسی هم باقی مانده بود!؟

سه تحول

دامنه اعتراضات مردمی در ایران بدون تردید گسترده خواهد شد. راه دیگری وجود ندارد! ولی آیا این اعتراضات که هر بار به گونه ای آشکار به زیر چتر گروه های اسلامی موجود کشیده می شود که برخی از آنان معلوم نیست سر نخ اصلی شان در کجاست، بدون طیف تشکل های سیاسی امکان دستیابی به این هدف را دارند که یک نظام مردم سالار و دموکراتیک را جایگزین نظام خودکامه جمهوری اسلامی سازند؟ پاسخ منفی است. ولی این دوره با دوران انقلاب مشروطه و انقلاب 57 بسیار تفاوت دارد. ایران و جهان هر دو تغییر کرده اند. ولی آیا احزاب و گروه های سیاسی ایران نیز به همان نسبت متغیر و متحول شده اند؟

در ایران گذشته از آن احزاب «ملی» که به هر حال به نوعی تا کنون از سوی رژیم اسلامی تحمل شده اند و قربانی نیز داده اند، از هیچ حزب راست و چپ خبری نیست. اما یک تحول مهم در ایران روی داده است و آن شکل گیری جبهه مشارکت اسلامی است که اعضای آن شاید بعدها بتوانند پس از طرد افرادی که با رژیم کنونی همکاری مخلصانه کرده اند، گرایش اسلامی معتدل و متمدن را در یک حکومت عرفی و در یک ساختار مردم سالارانه نمایندگی کنند. این نوع احزاب به طور سنتی در زمره محافظه کاران هستند. ما کلمه «محافظه کار» را به معنای رایج در فرهنگ سیاسی جهان به کار می بریم و نه در معنای آدمخوارانی که در جمهوری اسلامی وجود دارند.

یک تحول مهم در خارج از کشور روی داده است و آن شکل گیری راست دموکرات است. راست دموکرات می تواند جمهوری خواه و یا مشروطه خواه باشد. اینان اعلام می کنند که به اصول حقوق بشر و دموکراسی معتقدند، اگرچه

هنوز با مفهوم دفاع از عدالت اجتماعی بیگانه اند. این گروه ها نیز در زمره محافظه کاران هستند ولی تفاوتشان با محافظه کاران اسلامی یادشده در بالا در این است که بر ارزش های آزادیخواهانه غربی تأکید می ورزند. با این که پیشینه مبارزه و تجربه چپ در ایران بیش از راست است، لیکن یک تحول مهم در خارج کشور روی نداده و آن شکل گیری چپ دموکرات است! چرا؟ به این پرسش مهم الزاما نباید دست اندرکاران جنبش چپ پاسخ دهند. چرا که اگر پاسخ آن را می دانستند و یا اصولا به این پرسش می اندیشیدند، طبیعی می بود که برای انجام این تحول اقدامی نیز بکنند!

دو نوع چپ در خارج از کشور وجود دارد: چپ افراطی و چپ تقلبی. شمار گروه های چپ افراطی در تبعید بسیار زیاد است و متأسفانه روش و اندیشه آنان قابل دفاع نیست. اغلب آنها هنوز در قرن نوزدهم بسر می برند. چپ تقلبی اما عمدتا پیروان روش و منش توده ای و اکثریتی هستند که اگر چه نام های مختلف بر خود نهاده اند، لیکن همگی در دوره های متفاوت به زیر پرچم جمهوری اسلامی رفته و امروز نیز از «اصلاح طلبان» دفاع می کنند، بدون این که هرگز از سیاست های مخرب خود انتقاد کرده و یا حتی از آن آموخته باشند. آنها هنوز در دهه هفتاد میلادی بسر می برند.

در این میان جای چپ دموکرات خالیست. این چپ باید با بازگشت به سنت سوسیال دموکراسی دفاع از ارزش های دموکراتیک و اجتماعی را بر عهده گیرد. اگرچه در تحولات کنونی ایران به ویژه پس از فروپاشی بلوک شرق، چپ از نیرو و تأثیر چندانی برخوردار نیست، ولی تأکید ما برای آینده است. اندیشه سوسیال دموکراسی که آزادی خواه و عدالتجوست، می تواند نقش بازدارنده در برابر ترکتازی دولت ها بازی کرده و در سیاست تأثیر بگذارد. ما در فرصتی دیگر به این مقوله خواهیم پرداخت.

گرایش های فکری، اعم از سیاسی و مذهبی را می توان سرکوب کرد، لیکن نمی توان از بین برد. از این رو، معلوم است که در ایران، در همان جایی که اسلامیست ها حکومت می کنند، خیلی ها باقی مانده اند! مگر می توان جامعه را که موجودی زنده و فعال است با حکومت و رجزخوانی چند روزه خوان از حرکت و زندگی باز داشت؟! اینک زمان آن می رسد که روضه خوان ها، اگر شعوری دارند، از شکست بیاموزند و یک بار برای همیشه فکر حکومت را از سر بیرون کرده و به منبرهای خود بازگردند و روضه شکست حکومت اسلامی بخوانند! وزرا و وکلایشان را نیز ببرند تا به یاد دوران خوش گذشته گریه کرده و سینه بزنند!